

صائبین

۲

سرجان مالکم انگایسی در تاریخ ایران مینویسد: در سده سوم هجری کتابی در عقائد و رسوم صابیان نبشته شده است که اکنون در دست نیست.

مرکز عمده صابیان «حران» شهر باستانی عراق بوده. حران در جنوب «ادس» سر راه موصل و شام، کنار سرچشمه های رود بلیک، میان ادس و راس العین واقع و قصبه دیار مضر است. عرب در نسبت بحران حران می گوید. ابو نصر اسماعیل بن حماد فارابی معروف بجوهری در کتاب «صحاح اللغة» مینویسد: نسبت بحران برخلاف قیاس حران است. پس از راه ساکنه نونی افزایند. و حال آنکه قیاس اقتضا دارد که حران گفته شود. میان حران و «ادس» یک مرحله و میان حران و «رقه» دو مرحله است. ادس راتازیان «الرها» گویند. نام حران در توراآمه زیرا که دار الهجره ابراهیم خلیل الله بوده است. بنای آن شهر را به «هاران» برادر ابراهیم نسبت داده اند.

ابو جعفر محمد بن جریر الطبری در تاریخش میگوید: هاران عم ابراهیم خلیل آنجا را بی افکند و بنامش نامیده شد. عرب هاران را معرب کرده حران گفت. قاموس کتاب مقدس مینویسد: حران نام شهر است در شمال شرقی الجزیره. میان رود فرات و حابور واقع است. تاریخ پدر ابراهیم در آنجا در گذشت و بخاک سپرده شد.

ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی در کتاب «معجم البلدان» می گوید: مراد از ارض مبارکه در آیه شریفه «ونجیناه و لوطاً الی الارض التي بارکناه فیها للعالمین» - بنقل مفسران حران است.

این شهر باستانی با یونان و روم و نصرانیت و اسلام هم عصر بوده است. یونانیان حران را Xappay و رومیان Carrhae مینامیدند. حران باره بلند استواری داشته است. از امپراتوران نامی روم «تراژان» و «سپتیم سور» هر یک بنوبه خود حران را چندین گرد گرفتند ولی نتوانستند بکشایند. شاول سپن Chawolsohn در تاریخ خود برای این شهر باستانی چهار دوره بر شمرده است: دوره یونانی. دوره رومی. دوره مسیحی. دوره اسلامی. دائرة المعارف اسلام گوید: نام حران که در خطوط میخی یافت شده «هاررانو» Harranu (راه) اهمیت این شهر را می رساند که در روزگار باستان مرکز بازرگانی بوده است. بیشتر شهرت حران طفیل پرستش Sin «خدای ماه» بوده است که چند تن از پادشاهان آسور بر توسعه و زیبایی معبدش افزودند.

پایان یافتن سلطه کلدانیان و آسوریان و پیوستگی مملکت عراق بکشورهای شاهنشاهی ایران تغییر محسوس در اهمیت موقع حران نداد. ولی پس از جنگ «گوگامل» نزدیک اربل و پیروزی اسکندر بر داریوش سوم و اسپین شاهنشاه هخامنشی ایران در ۳۳۰ پیش از میلاد شماره بسیاری از مردم «مکدونیا» بیخش شمالی عراق کوچیدند و بر اثر مجاورت ایشان خدایانی که معبود حرانیان بودند نامهای یونانی گرفتند.

پس از یونانیان، رومیان هم بنوبه خود بر این بخش از کشور عراق دست یافتند و اثر ناچیز سبکی از دوران تملکشان در حران بجای گذاشتند. چون نصرانیت نیرو گرفته پیروزی یافت و کیش رسمی کشورهای امپراتوری روم گردید، رومیان بحرانیان سخت گرفتند که نصرانیت گرایند، ولی کامیاب نشدند. لذا رجال کلیسا حران را شهر بت پرستان Hellenopolis نامیدند. از یونانیان و دیگران هر کس نمیخواست دین عیسی را بپذیرد باین شهر میگریخت. پیوسته حران مرکز کیش بت پرستی و فرهنگ یونانی بود. حران در پایان روزگار ابوبکر الصدیق، در سال ۱۳ هجری بدست عیاض بن غنم

بصاح گشوده شد و پس از فتوحات درخشان اسلامی آبادی و رونقی بسزا یافت. مروان بن محمد و اسپین خلیفه اموی شرق را آب و هوا و آبادی وصفای این شهرستان پسند آمده و سالی چند در حران زیسته بود و ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس مشهور ب ابراهیم امام را که آرزوی رسیدن بخلافت داشت درین شهر زندان کرد و کشت. ابو مسلم در بخش شرقی ایران رایت طفیان برافراشته بود. نامه ای از ابراهیم امام بدست مروان رسیده که با ابو مسلم نبشته بود هر کس را که در خراسان بعربی سخن میگوید گردن بزن.

پیش از پیدایش اسلام، بیشتر بومیان عراق و شام طوائف آرامی که شاخه ایست از نژاد سامی بودند. زبان آرامی دولهجه داشت: شرقی و غربی یا کلدانی و سریانی. سریانیان ادبیات دامنه داری داشتند. بومیان شهرستان حران هم سریانی بودند. سریانیان از روزگار باستان بازبان و ادبیات یونانی آشنا شدند و بطول زمان روح علمی یونان را در پیرامون خود پراکندهند. سریانی یکی از لغات آرامی است که در عراق و بلاد مجاور آن کشور انتشار داشت. مراکز مهم این زبان شهرهای ادس و نصیبین و حران بود. ادس را امروز «الرها» مینامند.

در حران بت پرستی سامیان باستان بامباحث ریاضی و فلکی و نظریه های علمی و اخلاقی مذهب فیساغوری و فلسفه افلاطونی نوین برخورد کرد و این شهر تاریخی بنگاه علم و حکمت گشت.

فیساغورس از شخصیتهای قوی و فیلسوفان باستان یونان بوده و میان سالهای ۸۵۰ و ۵۷۰ پیش از میلاد در جزیره ساموس Samos از مجمع الجزائر دریای «اژه» بدنیا آمد. در جوانی سفری بمصر و عراق و ایران و هندوستان کرد و از افکار و آراء دانشمندان مشرق زمین بهره بسیار برد. در بازگشت بجزیره ساموس چون زادگاه خود را زیر بار فرمان «پولیگراس» مستبد جبار دید بشبه جزیره ایتالیا کوچید و در شهر کرتونا Cortona واقع در بخش جنوبی آن کشور به نشر افکار خود آغاز کرد. گروهی پیرو او گشتند. انجمنی تشکیل داد که هم دینی و هم اخلاقی و هم اجتماعی و سیاسی بود. فیساغوریان مردم را با اصلاحات دینی و مکارم اخلاق و طهارت نفس از پلیدی و دنس میخواندند. افراد این جمعیت پوشیدن جامه سپید را شعار خود ساختند. اموال و مقتنیات میانشان مشاع ورشته برادری و دوستیشان استوار بود. چون تن را زندان روان میدانستند و رهائی مرغ روح را از قفس بدن میخواستند. زهد و تقشف پیشه کردند. مردم در پیرامون آمال غامض صوفیانه ایشان اساطیری بافتند. فیساغوریان فنون ورزش و موسیقی و علوم طب و ریاضی را ترقی دادند. در فلسفه

فیساغورس ریاضیات اهمیت بی بسزا داشت او عدد را اصل وجود می پنداشت و همه امور را نتیجه ترکیب اعداد و نسبتهای آنها میدانست. فیساغوریان بکرویت زمین پی بردند و به یک کانون آتش ناپدید قائل شدند که محور عالم و مظهر الوهیت است و کسره زمین و ماه و مهر و سیارات و ثوابت گرد آن میگردند.

پس از پیروزی نصرانیت، سریانی لغت علم و ادب شد. برای همه نویسندگان نصرانی عراق و شام و ایران، مدارس دینی عدیده در شهرهای ادس و نصیبین (عراق) و انطاکیه (شام) و چندیشاپور (ایران) باز کردند که در آنها زبان سریانی و یونانی را با هم میآموختند سریانیان بشر علوم و فلسفه یونان عموماً و افلاطونی نوین خصوصاً، همت گماشتند و بنقل کتابهای یونانی سریانی و شرح و تلخیص آنها دست زدند و از نیمه دوم سده دوم هجری که به تشویق هارون الرشید و عبدالله المأمون که مادرش ایرانی بود و وزیران ایرانی ایشان بر مکیان و پسران سهل، انقلاب بزرگ ادبی و علمی و عصر زرین تمدن درخشان اسلامی آغاز شد همین سریانیان بودند که بدربار با عظمت بغداد پیوستند و آن کتابها را از سریانی به عربی ترجمه کردند.

حرائیان که حکمت صوفیانه خود را بهر مس سه حکمتی و «آکاسازیون» و «اورانیوس» و دیگران نسبت میدادند، آراء عصر اخیر یونان را بخوشبینی پذیرفته پاره‌ای نظریات هم از خود بر آن افزودند و گروهی از ایشان با دانشمندان ایرانی و عرب از سده هشتم میلادی تا دهم اتصال علمی استواری داشتند.

تازیان عراق را در روزگار عمر بن الخطاب گشودند و مردم آن کشور را در شئون دینی خویش آزاد گذاشتند. حرائیان در روزگار ولایت خلفاء راشدین و بنو امیه و صدر دولت بنو عباس در مدارس خود ریاضیات و فلکیات و فلسفه را درس میدادند. در سده سوم هجری که بدربار درخشان خلفاء عباسی پیوستگی یافتند فضلاء و نویسندگان بسیاری در میانشان بودند که در دارالسلام بغداد به نقل علوم یونانی به عربی پرداختند.

صایبان در تاریخ فلسفه اهمیت بی بسزا دارند. فلسفه افلاطونی نوین بواسطه ایشان بمسلمین رسید. مدرسه حران پس از دانشگاه چندیشاپور بدربار عباسی اتصال یافت. دانشگاه چندیشاپور معارف ایرانی و فرهنگ یونانی را در طب و ممالیه من فلسفه و گیاه شناسی میان مسلمین پراکند و مدرسه حران فلسفه و فرهنگ سریانی و ریاضیات و فلکیات را، زیر ستاره پرستی و هیاکلی که حرائیان برای کواکب داشتند سبب نبوغشان در علوم ریاضی و فلکی شده بود.

نخستین کسی که از دانشمندان حران بدربار بغداد پیوستگی یافت «ثابت بن قره» بود که بسال ۲۲۱ هجری زاد. او را بنوموسی بن شاکر بابوالعباس احمد المعتضد بالله شانزدهمین خلیفه عباسی رسانید و از این هنگام حرائیان بدربار خلافت و پس از دست یافتن آل بویه بر عراق در دستگاه ایشان تقرب یافتند. خلفاء و وزراء و شاهزادگان و امراء و بزرگان این دانشمندان را گرامی میداشتند. روزی المعتضد بالله در بستانی تمش می کرد و دست ثابت بن قره را در دست داشت. ناگهان دست خود را کشید. ثابت را شگفت آمد و پرسید: ای امیر مؤمنان چرا دست مبارکت را پس کشیدی؟ خلیفه گفت: دستم بالای دست تو بود و العلم یعلو ولا یعلی. شهرت چندتن از صایبان در بغداد بالا گرفت. از آن جمله ثابت بن قره دانشمند

ریاضی و فلکی . پسرزاده اش ثابت بن سنان ، ابن سنان پزشک نامی که بطواهر جویه هم عالم بود و اسلام آورد . پسر زاده اش ابراهیم بن سنان . هلال بن ابراهیم (از خاندان هلال) که پزشک بود و در ریاضیات بویژه هندسه و هیئت هم ید طولائی داشت . پسرش ابو اسحاق ابراهیم الصابی ادیب شهیر و صاحب رسائل عدیده که او را هم در ریاضیات و فلکیات ید طولائی بود . البستانی از بزرگان علماء هندسه و مشهورین در رصد کواکب که زبجی هم باو نسبت داده اند . ابو جعفر الخازن ریاضی دان نامی . ابن وحشیه که کتابی در فلاحت نبطیه باو منسوب است .

دردوران مجده و عظمت عباسیان که دارالاسلام بغداد در انواع علوم و معارف و اقسام فنون و بدایع گلشنی باطراوت و گلستانی شاداب بود ابو اسحاق ابراهیم بن هلال الصابی در حوزهٔ ارباب هنر و خداوندان دانش بر اعیان افاضل تقدم داشت . ابو اسحاق علوم ریاضی را بویژه هندسه و هیئت برتبهٔ کمال رسانید . مصنفات عالیه اش از جمله رسالهٔ مثلثات جلاله مقام علمی وی را مینماید . در سال ۳۷۸ هجری بفرمان شرف الدولهٔ دلمی از شاهزادگان ایران بهمدستی ابوسهل و یجن بن رستم و چندتن دیگر از منجمین و مهندسین رصدخانه ای برای تجدید اوساط نجومی و تحقیق ارساد کواکب پیاداشت و زبجی در نهایت دقت استنباط کرد . شرف الدوله پسر عضد الدوله پس از آنکه بغداد را گرفت ، چون بنا بر طبیعت ابراهیم دانش دوست بود ، فرمان داد تا بر آن گونه که با مر عبدالله المأمون رصدخانه ای پیاداشته بودند بنام او نیز رصدی برپای دارند . ابو اسحاق در علوم عربیه و صناعات ادبیه هم استاد و سالها کاتب خاص خلیفه و معز الدوله احمد و پسرش عز الدوله بختیار و صاحب دیوان رسائل بود . عز الدوله بختیار وزارت را بشرط پذیرفتن اسلام بوی عرضه داشت و او رد کرد . در سال ۳۶۳ هجری که عضد الدوله بناه خسرو ببغداد آمد از ابو اسحاق خواست کتابی در سیرهٔ دیامیان بنویسد و او « تاریخ تاجی » را در آثار ایشان نگاشت ، زیرا که عضد الدوله علاوه بر عنوان شاهنشاه بتاج المله نیز ملقب بود . ابو اسحاق با مسلمین سیرتی پسندیده و طرزنی نیکو آمیزش داشت . ماه مبارک رمضان را بموافق ایشان روزه می گرفت . همهٔ کتاب کریم را حافظ بود و در مفاوضات و مراسلات بآیات شریفهٔ قرانی استشهاد میکرد .

ابو اسحاق شعر هم میسرود و اشعار شیوایش بامتیاز جزالت و عذوبت مقرون و بالفاظ عذب و معانی بکر مشحون بود . باسید رضی ابو الحسن محمد بن الحسین الموسوی نقیب الاشراف که از بزرگان علمای شیعهٔ امامیه بود دوستی و مودت بی اندازه داشت . هر قطعه یا قصیده ای که سید میگفت ابو اسحاق نیز بهمان وزن و قافیه و روی شعری میساخت و برایش میفرستاد . سید رضی انتظار داشت با مساعدهٔ آل بویه که مذهب تشیع داشتند بمقام خلافت برسد چه در آن روزگار ایشان بر عراق دست داشتند و قدرتشان چندان بود که بیل خود خلفاء عباسی را عزل و نصب بلکه اهانت و زجر میکردند . معز الدوله در سال ۹۴۶ میلادی المستکفی بالله را گرفت و بچشمش میل کشید و المطیع لله را بجای او بخلافت نشانید . ابو اسحاق از سخنان و اشعار سید رضی بدان راز منقطن گشته قطعهٔ شیوائی که مطلعش این است گفت .

اباحسن لی فی الرجال فراسة
تعود فیها ان یقول ویصدق

ابو اسحق بسال ۳۸۴ هجری در دارالسلام بغداد در گذشت و در مقابر قریش که « شونیزه » هم مینامیدند (کاظمین امروز) بخاک سپرده شد . سید رضی او را مرتبه گفت :

اعلمت من حملوا علی الا عواد ؟ رأیت کیف خبایضه اُنلادی ؟

مردم بسید زبان طعن گشودند که مانند توشریف قرشی را نشاید که صابی کافری را مرثیت گوید ؟ در پاسخ گفت : مرا بر فقدان آن فضل و کمال نوحه واسف است . هروقت شریف رضی بمقابر قریش میرفت چون بگور ابو اسحاق نزدیک میشد از مرکب فرود میآمد و پیاده طی طریق میکرد تا از محاذات آرامگاه او میگذشت .

حرائیان از صدر اسلام تا روزگار هارون الرشید آسوده و مرفه میزیستند و مراسم دینی خود را با آزادی اجری میکردند . و از آن پس بسختی دوچار اضطهاد شدند . عبدالله المأمون هفتمین خلیفه عباسی میخواست ایشان را نابود کند . ابن الندیم میگوید : مأمون در پایان روزگار خود در سفری که قصد غزو بلاد روم شرقی را داشت از دیار مضر میگذشت . مردم در سرراهش فراهم آمده بقای عمر و دوام دولت او را بدعا از خدا میخواستند . در میان مستقبلین گروهی از حرائیان که قباهای فراخ بر تن و موسی سروریش دراز داشتند بودند . مأمون زنی ایشان را منکر دیده پرسید : شما از کدام فرقه از اهل ذمه اید ؟ گفتند : ما حرائی هستیم . خلیفه پرسید : جهود یا ترسا یا مجوسید ؟ گفتند : نه . پرسید آیا دینی و کتابی دارید ؟ در پاسخش تلجلج کردند . مأمون بر آشفت و گفت : بنابراین شما از مشرکان و بت پرستانید و خونتان حلال است . لازمه لکم . گفتند ای امیر مؤمنان ما جزیه میدهم . گفت جزیه از پیروان دینهایی که خدای عزوجل در قرآن ذکر کرده است و دارای کتابند بموجب مصالحه و قراردادی که مسلمین با ایشان کرده اند گرفته میشود و شما در آن شمار نیستید . اکنون باید یکی از دو کار را بکنید : یا اسلام بپذیرید یا یکی از کیشهایی را که در کتاب کریم ذکر شده است . من شمارا تا باز گشتم از این سفر مهلت میدهم . اگر باسلام یا یکی از ادبانی که کتاب دارد نگرائیده بودید میفرمایم همه را گردن بزنند . مأمون بسوی مرز روم رهسپار شد و حرائیان زی خود را ذکر کرده ، پوشیدن قبا را که لباس اصحاب سلطان یود ترک گفتند . بیشترشان به نصرانیت و برخی هم باسلام گرائیدند و برخی دیگر در دین باستانی ماندند ولی سخت مضطرب بودند . شیخی از فقیهان حران چون ایشان را پریشان دید گفت من برای شما چاره ای یافته ام که بوسیله آن از کشته شدن برهید . مال هنگفتی از بیت المال خود برایش بردند . او بدیشان آموخت که در بازگشت خلیفه از غزو روم بگویند ما «صابی» هستیم و این نام دینی را که خدا در قرآن ذکر کرده است بر خود بگذارید تا از کشتن برهید . مأمون بسال ۲۱۸ هجری در «طرسوس» در گذشت . چون آگهی مرگ او بحرائیان رسید شادمان گشتند . کسانی که نصرانیت پذیرفته بودند مرد گشتند و باین پیش قبا پوشیدند و موسی خود را دراز کردند . از نیمه دوم سده سوم هجری نام «صابین» را برخورد گرفتند . نام صابین بر قومی اطلاق میشده است که پیرو دینی آمیخته از یهودیت و نصرانیت بوده اند . القفطی میگوید ایشان در «البطیحه» که سرزمین پهناور است میان واسط و بصره نشمین داشته اند .

در سه سوره از کتاب کریم نام صابیان آمده است . نخست در سوره «البقره» آیه ۶۲ : ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصارى والصابین من آمن بالله والیوم الآخر وعمل صالحاً فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یخزنون . در قرآن مجید صابین و صابین (باسقاط یاء و منقلب از همزه) بر هر دو وجه قراة شده است . شیخ ابوالفتح رازی ، حسین

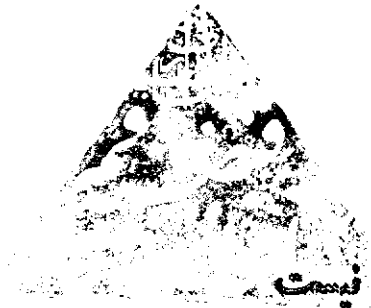
بن علی الخزرجی در کتاب «روض الجنان فی تفسیر القرآن» مینویسد: قاریان مدینه طیبه صابین بی همزه میخوانند و قراء دیگر بهمزه قراءه میکنند. شیخ هادی تهرانی در کتابی که بنام «محنة لعلماء» در اصول فقه نبشته، صلوات را که در آیه ۳۹ از سوره «حج» وارد است معابد صابیان دانسته: الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد يذكر فيها اسم الله كثيراً و لينصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز. صلوات را جحدری و کلبی بضم صاد و فتح لام قراءه کرده اند. جعفر بن محمد بضم صاد و لام. لغت عبری است.

صابیانی که از ترس مأمون اسلام آورده بودند تظاهر باسلام میکردند، زیرا می دانستند جزاء کسی که از دین محمد برگردد قتل است. لکن زن از صابیان میگریفتند و شرط می کردند پسرانشان تظاهر باسلام کنند و دخترانشان بکیش مادران خود گرانند. بعد ها مشایخ و فقیهان حران ایشان را از این کار باز داشته گفتند چون اهل کتاب بودن صابیات مشکوک است نکاحشان بر مسلمین روا نیست.

در سال ۸۷۲ میلادی میان ابوالحسن ثابت بن قره و همکیشان در حران بر سر خرده ای که بروی میگریفتند خلاف افتاد. رئیس صابیان او را تکفیر و از درآمدن در هیکل منم کرد. ثابت نخست بقصبه «توثان» کوچید. پس از چندی محمد بن موسی بن شاکر در بازگشت از سفر روم شرقی چون او را فصیح و ذکی دید با خود بیفداد برده بمعترضد خلیفه رسانید. این شاخه از صابیان سالها در دارالسلام باسایش وسعدت گذرانیدند، زیرا لیاقت علمی که داشتند موجب تساهل مسلمین و توجه خلفا و شاهزادگان و وزراء و امراء نسبت بایشان بود. القاهر بالله در روزگار کوتاه خلافتش از ۳۲۰ تا ۳۲۲ هجری بنای سختگیری را بایشان گذاشت. سنان بن ثابت ناگزیر شد که اسلام بیاورد. ولی ابواسحاق ابراهیم بن هلال الصابی که کاتب خاص و رئیس دیوان رسائل المطیع لله والطائع لله بود فرمانی برای آزادی و رفاه همکیشان خود صادر کرد.

ابوالحسن ثابت بن قره بن زهرون در جوانی در حران صراف بود. پس از چندی بتکمیل دانش و اندوختن علوم او اهل گرائید. در صناعت طب مهارتی بسزا و در ریاضیات و فلکیات و فلسفه تبجری کامل یافت. ابن ابی اصیبه میگوید در روزگار ثابت بن قره کسی باستانی وی در طب و فلسفه در بیفداد نبود. نزد المعتضد بالله بنزید تقرب اختصاص و احترام داشت. در محضر خلیفه می نشست هنگامیکه وزیر بر پای می ایستاد. پسرش ابراهیم بن ثابت بن قره طبیبی حاذق بود و از دانشهای پدر بهره وافراداشت. از پسر زادگانش ثابت بن سنان بن ثابت بن قره در طب و فلسفه و هندسه و هیئت و همه علوم ریاضی بیایه نبای عالیقدر خود رسید. ابوالحسن بن السنان بن قره که او نیز پزشکی ماهر بود در خدمت سلاطین آل بویه رتبه تقدم داشت. در سال ۴۳۰ هجری ریاست بیمارستان بغداد را یافت و معالجات غریب از او دیده شد. ابن سنان حرانی که پیش نام برده ایم دیگر است.

در سده یازدهم میلادی هنوز بسیاری از صابیان در شهرستان حران و در بیفداد بودند ولی در سال ۱۰۳۳ میلادی از آثار ایشان چیزی در حران بجای نمانده بود مگر معبد ماه که قلعه مستحکمی مینمود و مصریان آن قلعه را گرفتند. پس از نیمه سده یازدهم میلادی اثر صابیان از حران ناپدید شد. دائرة المعارف اسلام میگوید در پایان سده یازدهم در



خود کرده را تدبیر نیست

چون نیک نظر کرد بر خویش در آن دبد
گفتاز که نالیم که از ماست که بر ماست
ناصر خسرو

پاسکن که خود را مروارید شناسی ممتاز میدانست شخصی بود بسیار پولدوست و در معاملات سختگیر. برای گرفتن یکشاهی تخفیف یکروز چانه میزد. روزی صاحب یکی از

بغداد هم از ایشان کسی بجای نمانده بود. ولی امروز در بغداد و بعضی نقاط دیگر عراق و پاره ای بلاد جنوبی ایران صایان هستند.

شیخ محمد علی حزین که بسال ۱۱۱۳ هجری در اسپهان زاده و معاصر شاه سلطان حسین صفوی و پسرش طهماسب دوم و نادر شاه افشار بوده است مینویسد « در حویزه و شوشتر و در فول جمعی از صایه میباشند، و الحال در همه آفاق سوای این سه شهر در مکانی دیگر نشانی از ایشان نیست. چندی که تفحص کردم عالمی در میانشان نمانده بود. همه عوام و فرومایه بودند. صایه ملت صاب بن ادریس است و صاب بروایت بعضی اصحاب سیر پیغمبر بوده است و طائفه ای وی را از حکماء شمرده اند. ایشان را کتابی است مشتمل بر ۱۲۰ سوره و آن را زبور نخستین خوانند و عقیده دارند که صانع عالم کواکب و افلاک بیافرید و تدبیر جهان ایشان را گذاشت. پرستش ستارگان کنند و برای هر کوکبی شکلی معین کرده هیاکل سازند و گویند صورت فلان و فلان کوکب است و در ضراعات و توسلات بهر یک آداب و عبادات دارند. محققاً نشان گویند که سجده و پرستش کواکب نمیکنیم بلکه آن قبله ما است. و همه ایشان قائلند بتأثیرات اجرام علویه و هیاکل سفله یعنی تماثیل و اصنام و در زمان سابقاً حکماء و علمای عالیشان در این طبقه بوده اند».

اکنون نزدیک ده هزار از صایان در پاره ای از بخشهای خوزستان سکونت دارند. و از نظر احترامی که برای آب قائلند، منازل خود را تا میتوانند در کنار رودها و نهرها قرار میدهند. مساکن صایان در خوزستان، بیشتر کنار رود کارون و شعب آن میباشد. و همچنین از فرط احترام بآب مراسم عروسی و جشنهای خود را با تشریفات خاصی در میان آنها انجام میدهند. شغل صایان ایران عموماً زرگری و آهنگری است مخصوصاً در سیاه قلم دستی دارند. اشیاء نفیس سیمینی که سیاه قلمهای روی آنها اشکال پل اهواز، قایق نخل، عرب بدوی و شتر، طاق کسری، گنبد، مناره، مزارات متبرکه عراق میباشد ساخت ایشان است. برخی از صایان خوزستان تابستان را که هوا گرم است به نقاط مختلفه ایران پراکنده میشوند و برای زمستان بمنازل خود باز میگردند. صایان ایران بنا بآداب و رسوم دینی خود تراشیدن و اصلاح موی ریش و سبیل و سر را رو نمیدانند و همیشه پیراهن سپید بلندی میپوشند و پارچه سپیدی مانند عمامه گرد سر می بندند.

محمود دانشور جهانگرد در سفرنامه خود مراسم جشن عروسی و زفاف و ماتم و بختک سپردن مردگان صایان خوزستان را شرح داده است.